

که یکی از مهمترین منابع درباره مانویت است و به‌همین دلیل برای او قابل احترام بود. می‌خواهم بگویم در یک سطح فرهنگی، ایرانی‌بودن یک امتیاز بزرگ است و من این موقعیت را در غرب تجربه کردم. آنها که جهان، تاریخ و فرهنگ ایرانی را در سطحی عمیق ووالا می‌شناختند، همواره برای ایران و من-به‌عنوان ایرانی -احترام ویژه‌ای قائل بودند و این نشان می‌دهد که چقدر ایران تاریخی ما در ذهن یک فرد فرهیخته غربی، جایگاه ارزشمندی دارد.

**«آیا نگاه بدبینانه‌ای که برآمده از تصویری از ایران سیاسی باشد، در مواجهه با شما وجود نداشت؟**

چرا. مثلاً وقتی به نمایشگاه‌های کتاب می‌رفتم با من به‌عنوان ایرانی از فیلم «ابدون دخترم هرگز»، صحبت می‌کردند و تصویرشان از ایران این بود که در آنجا مردی، زنش را کتک می‌زند. اتفاقاً همان سال یک خواننده خیلی مهم فرانسوی، زن هنرپیشه‌اش را به قصد کشت، زده بود و من همیشه می‌گفتم پس چطور شما کشور مرا با تصویری که آن فیلم ارائه می‌دهد قضاوت می‌کنید درحالی‌که خودتان هم چنین اتفاقاتی در کشورتان دارید. بله چنین برخوردهایی را هم تجربه کردم که برآمده از تصویری سیاسی یا رسانه‌ای از ایران بود. من کتاب «عارف جان سوخته» را نوشتم که ۱۰ سال روی آن زحمت کشیدم و زمانی که برای سخنرانی درباره این کتاب به جایی دعوت می‌شدم به‌جای اینکه از مولانا ز من سوال کنند، از احمدی‌نژاد می‌پرسیدند.

**«شاید تصویر ایران در افکار عمومی و مردم آنجا، با خوانش های هویت‌سیاسی گره خورده باشد، اما در میان روشنفکران و آنها که در سطح بالاتری از قشرهای اجتماعی قرار دارند، بیش از مؤلفه سیاسی از طریق مؤلفه و عنصر فرهنگی با ایران و ایرانی مواجه می‌شوند و نگرشی تاریخی به آن دارند.**

دقیقاً. یعنی هر چه با قشر فرهیخته‌تر مواجه می‌شویم، آنها ایران را با فرهنگ و تمدن ایرانی گره می‌زنند تا هویت سیاسی و ساختار قدرت. البته گاهی به‌دلیل برخی رخدادهای سیاسی، مثلاً در جامعه فرانسوی شاهد بودم که چه قشر روشنفکر، چه مردم معمولی تحت‌تاثیر آن بودند و در این مواقع من خودم را به‌عنوان یک سرباز کوچک فرهنگ و تمدن ایرانی می‌دیدم که وظیفه دارم بگویم، ما ایرانی‌ها چه کسانی هستیم و از هویت ایرانی خوددفاع کنم.

**«خب این یعنی اینکه احتمالاً شما گاهی به‌دلیل ایرانی‌بودن با سربوس، سرزنش یا تحقیر هم مواجه شده‌اید و از این بابت هم شاید رنج کشیده باشید.**

این رنج را باید به آگاهی تبدیل می‌کردم. اینکه بتوانم به آنها بقیه‌مانم که کلیت ایران و ایرانی را به یک رخدای سیاسی گره زنند و به شناخت عمیق‌تر ووسیع‌تری از ایران و عقبه تاریخی و هویتی آن دست یابند. این یک مبارزه دائم است که باید تلاش کنی تا دیگران را از خطاهای شناختی نسبت به ایران دور نگه داری. نه اینکه در درون جنگ فرهنگ‌ها مبارزه کنم یا به آن اعتقاد داشته باشم، بلکه تمام تلاش‌م بر این محور بود که در جهت پیوند فرهنگ‌ها بکوشم. همیشه سعی من و ژان کلود این بود؛ آنجا که سیاست می‌برد، ما با فرهنگ بدوریم.

**«فکر می‌کنم شما همواره طی سال‌ها زندگی و تلاش علمی و فرهنگی در غرب، در عین اینکه نسبت به رشد ملی فردی خود دغدغه داشتید، نسبت به من تاریخی و ملی هم دغدغه‌مند بودید و برای صیانت و مراقبت از آن کوشیدید.**

به این دلیل که نمی‌توان من فردی را از من تاریخی خود تفکیک کرد. درواقع تاریخ ما بخشی از من‌های ماست و در شکل‌گیری هویت‌مان نقش دارد. چنان‌که اگر هویت تاریخی انسان دچار آسیب یا مخدوش شود، بحران فردی به‌وجود می‌آید.

**«از بحران فردی و هویتی گفتید. آیا شما هم مثل خیلی از ایرانی‌هایی که خارج از کشور زندگی می‌کنند، گاهی یک خلا و فقدان درونی یا هویتی را احساس می‌کنید؟**

بله. کاملاً حس می‌کنم. یک لحظه‌هایی در زندگی هست که به‌قول فروغ، بهانه‌های ساده خوشبختی هستند که من آنها را فقط زمانی که در ایران هستم، تجربه می‌کنم و همیشه با حضور در وطن برای من رخ می‌دهد. این لحظه‌ها را من بسیار غنیمت می‌شمارم چون مرا به یک اصل، هویت ملی و تاریخی‌ام پیوند می‌زند و احساس غنی شدن می‌کنم. چند هفته پیش دخترم از پاریس به تهران می‌آمد و من در سالن انتظار فرودگاه منتظرش نشسته بودم. آنجا شاهد خداقافلی خانواده‌ها ز مسافران‌شان بودم که من می‌توانستم راجع به هر کدام‌شان یک کتاب بنویسم. با اینکه از ۱۷سالگی از ایران رفتم اما انگار همه آنها، همه آن رفتارها و کنش و واکنش‌های عاطفی را می‌شناختم و این دقیقاً برآمده از همان هویت جمعی و تاریخی ماست که می‌توانیم شمایل ایرانی بودن خود را با آن تشخیص دهیم.

**«برهمن اساس شاید بتوان گفت، ایرانی‌بودن یا هویت ملی ایرانی را می‌توان در چیزی بیرون از جغرافیا جست‌وجو کرد. کسی می‌تواند در یک جغرافیا و سرزمین دیگری زندگی کند اما حامل و واجد هویت ایرانی باشد.**

من به‌خاطر داشتن همسر فرانسوی و معاشرین او که همه به یک فرهنگ دیگر تعلق داشتند، حتی خواب‌هایم را هم به زبان فرانسه می‌دیدم یا زبان فرانسه، زبان اولی بود که با آن کتاب نوشتم، درواقع با فرهنگ فرانسوی آمیزش دارم، اما وقتی ایران هستم، یک حسی دارم که غیرقابل توصیف است و فقط در اینجا تجربه می‌کنم. راستش فرهنگ ایرانی و فرانسوی در من به‌مثابه نماد فرهنگ شرق و غرب در هم آمیخته است، اما یک‌سری احساسات و عواطف است که من فقط در داخل ایران تجربه می‌کنم. شاید این غلوامیز باشد ولی زمانی که ایران هستم، حتی ترافیک هم



اذنتم نمی‌کند و از تماشای مردم و هم‌وطنانم لذت می‌برم. انگار یکی از اعضای خانواده بزرگی به‌اسم ایران هستم که حال در میان آنها قرار گرفته‌ام و این برابم بسیار لذت‌بخش است.

**«وقتی در فرانسه هستید، دل‌تان برای ایران تنگ نمی‌شود؟**

خیلی زیاد، اما چون مشغول کارکردن درباره فرهنگ ایران هستم، این دلتنگی‌ها کم می‌شود و ایران همواره در درون من جریان دارد. شاید برای‌تان عجیب باشد گاهی به آنهایی که در جنگ شهید شدند، می‌اندیشم که اگر من ذهن خود را در خدمت وطن قرار داده‌ام، آنها جان خود را در راه وطن از دست داده‌اند و فکرکردن به آنها می‌تواند به من آرامش بدهد. ضمن اینکه وقتی خاطرات برخی از آنها را می‌خوانم کاملاً درمی‌یابم که زندگی‌شان عرفانی است و درواقع آنها عرفان عملی را تجربه کردند و این برای من که به عرفان علاقه دارم به‌شدت جذاب و خواندنی است. آن شوروشوق و رفتن به‌سمت مرگ واقعاً شگفت‌انگیز است.

**«در کتاب به شخصیت‌های فرهنگی و هنری پرداخته شده که اسام و رسم‌شان با فرهنگ و تمدن ایرانی گره خورده؛ مثل داریوش شایگان، عباس کیارستمی، عزت‌الله انتظامی و…**

خب ژان کلود خیلی به ایران می‌آمد و در فرانسه هم کم نیستند شخصیت‌های برجسته ایرانی که با آنها حشر و نشر داشت ولی این سفرنر انتخاب خودش بود. از من پرسیدند چرا در کتاب فقط از این سه‌نفر حرف زدید که گفتم، این انتخاب ژان کلود بود و این بخشی است که مربوط به اوست. او همیشه در سخنرانی‌هایش درباره فرهنگ و هنر ایرانی از این سه‌نفر حرف می‌زد. وقتی کتاب را می‌نوشتم، متوجه شدم هرکدام‌شان به‌نوعی بخشی از فرهنگ ایران است که اصلاً شبیه هم نیست، اما تنوع و طیف‌های فرهنگ ایران را در بهترین نمونه و مصداق نشان می‌دهد. عزت‌الله انتظامی از دوستان خانواده‌گی بسیار نزدیک ما بود که نمایشنامه‌های مادر مرز برای می‌کرد. ژان کلود به او خیلی علاقه داشت و زمانی که کمک‌هایش به مردم ژرژله‌زده بم را می‌دید، به ستایش او پرداخت. در میان فیلمسازان ایرانی هم خیلی به عباس کیارستمی و سینمای او علاقه داشت. معتقد بود، کیارستمی به مساجیزهایی را داد که از ما بر نمی‌آمد. ضمن اینکه اصغر فرهادی به‌ویژه فیلمنامه‌های او را به‌شدت دوست داشت، چون خودش هم فیلمنامه‌نویس بود.

**«دیدگاه نهال تجدد درباره مواجهه سنت و تجدد در جامعه ایرانی چیست؟ چطور می‌توان با تجدد و مدرنیته روبه‌رو شد که این مواجهه و برساخته‌شدن هویت مدرن، هویت ملی و ایرانی او را مخدوش یا دچار استحاله نکند؟ به‌عبارت‌دیگر چطور می‌توان در جهان امروز که مدرن و جهانی شده، ایران را با ایرانی‌تر بود؟**

من معتقدم جهانی‌شدن یا مدرن‌شدن از اصالت تعلق به یک قومیت یا ملیت برمی‌آید، نه در انفکاک از آن. دلپلش هم زندگی شخصی خود من است. من با فرهنگ خودمان در آشتی و صلح هستم هر چند گاهی در نبرد نقادانه با آن هم به‌سسر می‌برم. تعلق خاطر و دلبستگی‌ام به فرهنگ و تمدن ایرانی به این معنا نیست که ضعف‌هایش را نبینم یا انکار کنم. آدم‌ها حتی اگر زیباترین بچه دنیا را هم به آنها بدهند، باز هم فرزند خود را دوست دارند؛ حتی اگر آن بچه، عیب و ایرادهایی هم داشته‌باشد. همین تعلق‌خاطر به‌هویت ایرانی‌ام موجب شد تا همسرم ژان کلود گری‌ری که یکی از بزرگترین فیلمنامه‌نویس‌های سینما بود به‌عنوان یک فرانسوی با من گفت‌وگوی عاشقانه فرهنگی داشته باشد. نه اینکه یکی بالاتر باشیم و یکی پایین‌تر؛ بلکه این رابطه موجب شد تا او ایرانی شود و من ایرانی‌تر.

**«ژان کلود به‌دلیل علاقه به شما، به ایران علاقمند شد یا به‌واسطه علاقه به ایران، علاقه‌مند به شما؟**

درواقع به‌دلیل علاقه به فرهنگ شرقی، قبل از اینکه با من آشنا شود، با پیتر بروک روی منطق الطیر عطار کار کرده بود. ژان کلود آن‌زمان در مجله پیام یونسکو کار می‌کرد و زمانی که او را دیدم با

دوشنبه ۱۸ دی ۱۴۰۲
سال دوم • شماره ۴۱۸
www.hammihanonline.com

من از سیم‌رغ و کوه قاف صحبت کرد. می‌خواهم بگویم او فرهنگ شرق ازجمله ایران را می‌شناخت و به آن دلبستگی داشت که همین دلبستگی، به زندگی مشترک با من به‌عنوان یک زن ایرانی منجر شد.

**«چقدر از این حیث، ژان کلود گری‌یر شبیه داریوش شایگان است؟**

به‌همین دلیل هم زرافت عمیقی با هم داشتند. داریوش شایگان یک شرقی بود که به فرهنگ غرب و شرق تسلط داشت و ژان کلود، یک غربی که به فرهنگ شرق و غرب اشراف داشت. وقتی این دو با هم به گفت‌وگو می‌نشستند نمی‌شد به‌راحتی آنها را از هم جدا کرد. به‌همین خاطر مرگ داریوش شایگان برای ژان کلود یک رنج عجیبی به‌همراه داشت. گاهی گفت‌وگویی بین آنها به یک معاشقه فرهنگی شبیه می‌شد. مثلاً شایگان یک جمله از بالزاک بعد از خواندن شعر خیام به ژان کلود می‌گفت و او به وجد می‌آمد. ژان کلود حتی وقتی تیزرزه می‌دید، گریه می‌کرد و من تعجب می‌کردم.

**«انگار روحیه ژان کلود هم شبیه ایرانی‌ها شده بود. راستی اینکه می‌گویند ما ایرانی‌ها احساساتی هستیم و عواطف در ما پررنگ است به‌عنوان یک ضعف محسوب می‌شود؟ به‌ویژه اینکه جهان مدرن بر اساس عقلانیت و عقل خودبنیاد استوار است، در تضاد با این عطوفت در روحیه ایرانی‌هایست؟**

نمی‌شود این روحیه را به همه ایرانی‌ها تعمیم داد. مثلاً کیارستمی اصلاً احساساتی نبود و روحیه شبیه ژاپنی‌ها داشت. ولی مثلاً عزت‌الله انتظامی به‌شدت عاطفی و احساساتی بود. داریوش شایگان هم در عین فیلسوفی‌بودن و پررنگ‌بودن عقلانیت، یک شور شرقی شگفت‌انگیزی داشت که گاهی غلیان می‌کرد. ما در سفرهایی که برای اکران فیلم با برنامه‌ای فرهنگی می‌رفتیم، وقتی هوایما از آسمان ایران رد می‌شد، شایگان دستم را می‌گرفت و با یک شور خاصی می‌گفت، ایران؛ و منقلب می‌شد. به‌نظرم انسان مدرن، انسانی نیست که احساسات و عواطف او در مرده باشد یا باید آن را بکشد، بخش مهمی از فیم و معرفت انسان به‌میانجی همین احساسات و عواطف ممکن می‌شود و به‌نظرم این یک ضعف نیست، مگر اینکه از فرط افراط در احساسی‌گری از دایره منطق و عقلانیت خارج شویم. یکی از جدابیت‌های فرهنگ شرق همین شوروشوقی است که در آن وجود دارد و با احساس و عواطف انسانی گره می‌خورد.

**«کافی در جدل‌هایی که درباره مسائل ایران به‌ویژه در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی می‌افتد، برخی به هم می‌گویند مگر تو از من ایرانی‌تری؟ به‌نظر شما، شاخص ایرانی بودن چیست و چطور و بر مبنای چه معیار و محکی می‌توان ایرانی‌بودن یا هویت ایرانی داشتن را احراز کرد؟**

واقعیت این است که ایرانی‌بودن یک مسابقه نیست که کسی به دیگری بگوید من از تو ایرانی‌تر هستم. به‌نظرم ایرانی‌بودن در زنده‌بودن و زنده‌نگه‌داشتن فرهنگ ایرانی معنا پیدا می‌کند.

ایرانی‌بودن در فرهنگ قبل از اسلام، اسلام و استقلال معنا پیدا می‌کند و شکل می‌گیرد که هر سه آنها با الف شروع می‌شوند و این سه‌راه را نمی‌توان از هم تفکیک کرد. هرسه آنها به هم تیرو می‌دهند.

**«من فکر می‌کنم فرهنگ مدرن را هم باید به‌مثابه بخشی از این هویت اضافه کرد که به‌قول داریوش شایگان هویت چهل‌تکه و سیار را برای انسان امروزی فراهم کرده است.** همین‌طور است. تجربه شخصی من این است که ایرانی‌بودن به من کمک کرد تا تمام درهای فرهنگ جهان به‌رویم گشوده شوند. اصلاً جهانی‌شدن برای من جز با ایرانی‌بودن ممکن نیست و به‌همین دلیل معتقدم هویت ملی، خاستگاه، و زمین و زمینه اصلی برای جهانی‌شدن است.

**«اتفاقاً خود فرهنگ ایرانی واجد نوعی گشودگی نسبت به بیگانگان است و به گفت‌وگو و مدارا با آنها توصیه می‌کند. چنانکه حافظ توصیه می‌کند؛ با دوستان مروت با دشمنان مدارا، یا سعدی که از یک انسان گرایی جهانی حرف می‌زند با آن شعر معروف؛ بنی‌آدم اعضای یک‌پیکرند.**

همین‌طور است. ضمن اینکه ایرانیان در کشورها و فرهنگ‌های دیگر حضور مؤثری دارند. امکان ندارد من به بیمارستانی در فرانسه برم و آنجا نام یک دکتر ایرانی که اسمش روی در اتاق‌های بیمارستان نوشته شده را نبینم. نمی‌خواهم در ستایش فرهنگ ایرانی اغراق کنم، ولی تجربه زیسته‌ام در کشورهای مختلف دنیا نشان داده که فرهنگ و تمدن ایرانی، زنده است. فرهنگی که خریداری نشده است. همین که امروز مولانا چنین جایگاه جهانی‌ای پیدا کرده، خود مصداق همین معناست، همچنین ظرفیتی که در فرهنگ ما براری تعامل با جهانیان وجود دارد. جالب اینکه گاهی دیگران بیش از من به ارزش‌های تمدنی‌مان نا‌گاهی یا باور دارند. من در کنار ژان کلود، نظرم با حسم نسبت به برخی از چیزهایی از فرهنگ خودمان که به آنها نگاه منفی داشتم، تغییر کرد. مثلاً یک‌بار با ژان کلود به مور چه‌خورت اصفهان فته بودیم که دیوانه‌ای به سمت ما آمد و فحش و نامزآ داد و سنگ پرتاب کرد. این اولین سفر ژان کلود به ایران بود و من با خودم گفتم وای آبرویم رفت. بعد که سوار ماشین شدیم ژان کلود طرح آن دیوانه را کشید و گفت، تو میدونی این یعنی چی؟ در کلیسا نوتردام، ما دیو سنگی می‌گذاریم برای نگهبانی و در کشور شما این فرهنگ زنده است و از این اتفاق به شوق آمده بود. ژان کلود برابم مثل پلادی بود بین من و ما؛ یعنی مای ایرانی و هویت ملی و تاریخی‌ام. گویی من، هویت ملی‌ام را در این یک‌همسر غربی و فرانسوی به تماشانشتم و ایرانی‌تر شدم. اتفاقاً من هر چه ایرانی‌تر می‌شدم، بهتر با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر می‌توانستم تعامل داشته باشم. به‌همین دلیل می‌گویم برای جهانی‌شدن باید ایرانی‌تر شد.

یادداشت موسیقی

هر بار حیرت‌زده‌ام می‌کنند

به مناسبت ۱۰ سالگی کوارتت کاسته



صوفیا نصراللهی

روزنامه‌نگار

اعتراف می‌کنم با وجود اینکه طرفدار پروپاقرص موسیقی خوب هستم، ۱۰ سال پیش کوارتت کاسته را نمی‌شناختم. آشنایی من با این گروه موسیقی خیلی دیر و از آلبوم سوم‌شان، «ایستگاه ۳» شروع شد. بعد اتقدر مسحور قطعات شدم که برگشتم به عقب و دو آلبوم اول «ایستگاه یک» و «ایستگاه دو» را هم شنیدم. همه‌ی آلبوم‌ها را نشر هرمس رامین صدیقی منتشر کرده بود. امسال کوارتت کاسته ۱۰ساله شد. ۱۰ سال و سه آلبوم که البته چهارمی هم در راه است و مراحل ضبطش را پشت سر گذاشته و به همین مناسبت چهار شب در «عمارت روبه‌رو» اجرا رفتند. چهار شب که به‌سرعت برق و باد بلیت‌ها در پیش‌فروش تمام شد و نشان داد که مردم چقدر تشنه‌ی موسیقی خوب درست هستند و لزوماً موسیقی نباید همان پاپ‌های عامه‌پسند باشد که سالن‌برایش پر شود. کوارتت کاسته به سرپرستی احسان صدیق سال ۱۳۹۲ اولین آلبومش را منتشر کرد. صدیق گیتار الکتریک می‌زند، مازیار یونسوی پیانیست گروه است، روزبه فدوی درامر و سهیل پیغمبری هم که سازهای بادی می‌نوازد. در آلبوم اول و دوم پیتر سلیمانی پور خدایایمر هم کنش‌شان بود.

توضیح اینکه سبک موسیقی کوارتت کاسته چیست کار دشواری است. در موسیقی معاصر ژانرها چنان می‌توانند توسط هنرمدان درهم آمیخته شوند که اطلاق صرف جز به قطعات موسیقی مثلاً به‌دلیل گاهی بداهه‌نوازی یا گام‌های متفاوت و سازبندی‌ها در حقیقت ساده کردن فرمول است برای اینکه بشود موسیقی را به کلمه درآورد. شما اسمش را بگذارید؛ جز نو. اسم‌ها تالاشی هستند برای توصیف نواهایی که از کاسته می‌شنویم اما به‌نظرم تجربه‌ی شنیدن قطعات کاسته خیلی به وصف و کلمه در نمی‌آید. بگذارید از همین اجرای آخرشان مثال بزنم. قطعه‌ی «زون» از آلبوم «ایستگاه دو» حال و هوای جاز دارد اما نه آن جز استاندارد‌ی که شنیده‌اید. خیلی اولگازتر از این حرف‌هاست و البته غیرقابل پیش‌بینی. نمی‌توانید حدس بزنید که کدام ساز قرار است هر لحظه وارد شود و کنترل قطعه را به دست بگیرد و چه ملودی‌ای قرار است اجرا شود. اولین بار که می‌شنوید شاید ملودی را درک نکنید. به‌نظرتان قطعه‌ای برسد از مجموعه‌ای اصوات کنار هم قرار گرفته اما شگفت‌انگیز است که حال و هوای مختلف هر ساز چطور در نهایت در یک هم‌آمیزی منجر به پدیدار شدن ملودی می‌شود. نکته‌ی دیگری که در کارهای این کوارتت ۱۰ساله دوست دارم، یختمگی مشهود در طول آلبوم‌هاست. قطعه‌ی راپسودی از آلبوم «ایستگاه سه» که کالین بس، نوازنده‌ی بزرگ گروه راک انگلیسی کمل در آن آواز خوانده و همکاری کرده، یکی از زیباترین موسیقی‌هایی است که شنیده‌ام و اهمیت کاسته در همین است که نه در محدوده‌ی استانداردهای موسیقی تولیدشده در ایران، آن‌ها در مقیاس جهانی موسیقی خوب جالب توجه خلاقانه‌ای تولید می‌کنند که می‌تواند هر مرزی را درنوردد؛ چیزی که در موسیقی تولید شده داخل ایران کمتر دیده می‌شود. درواقع موسیقی‌ای که تا امروز موفق شده از داخل ایران خارج از مرزها مخاطب آن طرف را شگفت‌زده کند بیشتر موسیقی سنتی و کلاسیک ایرانی بوده که متعلق به خودمان است. کوارتت کاسته ولی یک موسیقی جدید نه‌فقط در مقیاس تولیدات داخل که صدایی تازه در جهان است؛ موسیقی‌ای که دائم شگفت‌زده‌ات می‌کند. از جز به راک با مایه‌های شرقی با مهارت بالای نوازندگی اعضای گروه و مهم‌تر از آن خلاقیت؛ خلاقیتی که شنونده را در قطعات طولانی‌شان مسحور می‌کند و دائم حس و حال جدیدی ایجاد می‌سازد.

آلبوم بعدی کوارتت کاسته قرار است امسال توسط یک کمپانی‌تراز اول بین‌المللی به اسم مون‌جون منتشر شود. کمپانی‌ای که شبیه انیمیشن «داستان اسباب‌بازی» یکسار با شعار «به سوی بی‌نهایت و فراتر از آن» در سایتش نوشته که هدفش کشف موسیقی و توسعه‌ی مرزهای‌جز، راک، موسیقی آوانگارد و ناشناخته و هر چیزی فراتر از آن‌هاست. این همان کاری است که کاسته می‌کند. فراتر از صداهای آشنا و موسیقی آشنا اما استفاده از قابلیت‌های همه‌ی ژانرهای موسیقی که می‌شناسیم حتی موسیقی ایرانی، در اجراهای ۱۰سالگی‌شان در «عمارت روبه‌رو» که چهار شب‌همه‌ی بلیت‌ها فروخته شدند یک قطعه از آلبوم آینده‌شان اجرا کردند. اسمش «دیرند» بود. این سفر ۱۰ساله با کوارتت کاسته تا الان که منجر به رستگاری شونده‌ها شده. امیلوارم روزی در ستونی از اجراهای تولد ۲۰سالگی‌شان بنویسم و همچنان به‌می‌نویسم.